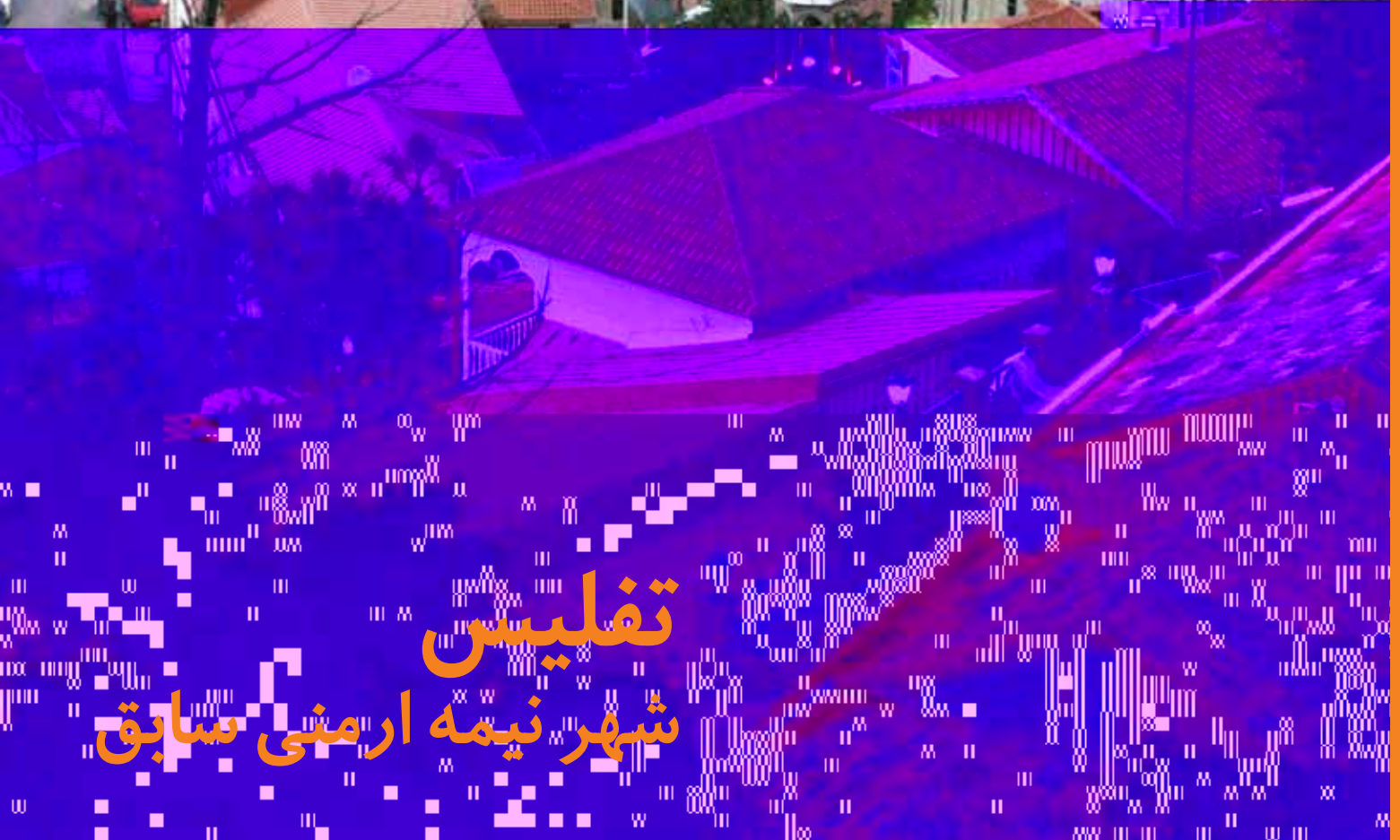


دوهفته نامه
اجتماعی فرهنگی

شوپر

شماره ۱۳۳ / ۳ آبان ۱۳۹۱ / قیمت ۱۸۰۰ تومان

سال ششم



تفلیس

شهر نیمه ارمنی سابق

هویس

دو هفته نامه
اجتماعی فرهنگی

شماره ۱۳۳، ۳ آبان ۱۳۹۱
سال ششم



نمایشگاه کتاب ارمنی در کلیسای سرکیس مقدس

صاحب امتیاز و مدیر مسؤول:
لئون آهاروتیان

دبیر تحریریه: روبرت صافاریان
شورای نویسندگان:

لیا خاچکیان
گارون سرکیسیان
آرمینه ملیک ایسرائلیان

مدیر هنری: لیا خاچکیان

ویراستار بخش فارسی: نسیم نجفی
وب سایت: کاجیک صافاریان

ورزش: آرمان در استانیان

اشترک: کاترین یعقوبی

نشانی: تهران، میدان آرژانتین،
خیابان زاگرس، خیابان سی و پنجم،
پلاک ۱۳، واحد ۵

تلفن: ۸۸۷۷۰۶۵۸
۸۸۷۷۵۶۵۶

نشانی وب سایت:

www.hoos.com

وب سایت فارسی:

<http://farsi.hoos.com>

پست الکترونیکی:

hoos@inbox.com

در این شماره

فهرست ۱۳۳	
۲	در صفحات ارمنی این شماره هویس
۴	تفلیس، شهر نیمه ارمنی سابق روبرت صافاریان
۵	رویکرد ارمنستان به چالش میان ایران و غرب دکتر افشار سلیمانی
۸	تیگراناکرت: حماسه‌ای خفته در خاک گارون سرکیسیان
۱۰	گبی با طراح لباس جوان شافیک ادواظراریان آنی قلیچیان
۱۲	داستان: عروسی کاترین یعقوبیان

بخش ارمنی

۲	جامعه ارامنه: انتخابات مجمع ارامنه تهران و شمال کشور
۴	خواست جوانان جلفای اصفهان و شاهین شهر از خلیفه‌گری نیکید میرزایانس
۶	ارمنستان: شروع ساخت شاهراه جنوب-شمال ارمنستان آنوش مگردچیان

مهاجرت فراموش شده

۸	جنگ‌های ایران و روس و ارامنه ر. ص.
۸	بخشی از کتاب «ارامنه ایران» نازار گورویانتس
۱۰	درباره کتاب «ارامنه ایران» و نویسنده آن

۱۲	پاسخ نمایندگان مجمع ارامنه تهران و شمال کشور به پرسش‌های هویس
۱۲	روبیگ سرداریان: مسأله اصلی تساهل و همکاری است
۱۴	امیل مناساکانیان: جدایی اعتقادی به سبک سابق وجود ندارد
۱۵	ژوزف مهربان: گروه اعتقادی یا انجمن فرهنگی - ورزشی
۱۶	آلبرت کوچاریان: همه مسائل با رای گیری حل نمی شود
۱۷	شعرهای ویتنامی
۱۸	گفت‌وگو با لئون هفتون روبرت صافاریان
۲۰	نمایشگاه کتاب ارمنی در کلیسای سرکیس مقدس
۲۲	آشیزی
۲۳	خانه‌داری
۲۴	کاترین یعقوبیان ورزش

گوشه‌هایی از آن چه در صفحات ارمنی این شماره هویس آمده است

تهران و شمال کشور است انتخاب و فهرست اعضای هیأت‌های گوناگونی را که امور مربوط به مدارس، کلیساها، قبرستان‌ها و سایر حوزه‌های اجتماعی را اداره می‌کنند، تأیید می‌کند.

اکنون سال‌هاست که اعضا و وابستگان حزب دانشکوستیون اکثریت آرای این مجمع را به دست می‌آورند. این وضعیت کمابیش به این معناست که در تصمیم‌گیری‌های مهم، اعضای فراکسیون دانشکوستیون رأی از پیش مشخص شده‌ای می‌دهند و نمایندگان دیگر عملاً نمی‌توانند منشاء اثری باشند. در این صورت آن‌ها چرا باید اصولاً

در این مجمع شرکت کنند؟ این پرسش را با گروهی از فعالان اجتماعی و نمایندگان مجمع در میان گذاشتیم. پاسخ تعدادی از آن‌ها را در شماره گذشته هویس خواندید. در بخش ارمنی این شماره پاسخ چهار تن دیگر از نمایندگان مجمع را آورده‌ایم.

آلبرت کوچاریان که چند دوره نماینده مجمع بوده و به خوبی با سازوکار آن آشناست می‌گوید که چنین نیست که همه تصمیمات مجمع به رای‌گیری کشیده شود و چه بسا استدلال درست و منطق قوی کار خود را می‌کند و شما می‌توانید با حضور در نشست‌های مجمع در تصمیم‌گیری‌ها موثر باشید. همین‌طور باید توجه کنیم که حزب دانشکوستیون لزوماً درباره همه مسائلی که در مجمع به بحث



ՀԱՅԿԱՍՏԱՆԻ ԳՐԱԳԻՐՈՒԹՅԱՆ ԵՎ ԳՐԱԳՐԱԿԱՆ ԿՈՄԻՏԵ

ՈՐՈՒՐՈՒՄՆԵՐ ԳՐԱԳՐԱԿԱՆ ԿՈՄԻՏԵ

Պատմականորեն գրքի ստեղծման և պահպանմանը մեծ նշանակություն ունեցող գրքի ստեղծման և պահպանմանը մեծ նշանակություն ունեցող գրքի ստեղծման և պահպանմանը մեծ նշանակություն ունեցող...

...ստեղծմանը մեծ նշանակություն ունեցող գրքի ստեղծման և պահպանմանը մեծ նշանակություն ունեցող...

ՀԱՍՏԱՍԽԱՆՈՒՄՆԵՐ ԳՐԱԳՐԱԿԱՆՈՒՄՆԵՐ ԵՎ ԳՐԱԳՐԱԿԱՆ ԿՈՄԻՏԵ

Պատմականորեն գրքի ստեղծման և պահպանմանը մեծ նշանակություն ունեցող...

Պատմականորեն գրքի ստեղծման և պահպանմանը մեծ նշանակություն ունեցող...

از سوی دیگر، عباس میرزا که به ارزش حضور ارمنه در کشور باور داشت، می‌کوشید گاه با دادن امتیاز و تشویق و گاه به جبر جلوی مهاجرت را بگیرد. گویا باقی ماندن تعدادی از خانواده‌های ارمنی در تبریز عاملی شده است که بعدها گروه‌هایی از مهاجران به شهر خود بازگردند و جمعیت ارمنه شهر زیاد شود.

در بخشی از کتاب ارمنه ایران به قلم نازار گوریانتس که در سال ۱۸۹۸ نوشته شده است، به تفصیل درباره این مهاجرت سخن رفته است.

چهار عضو دیگر مجمع ارمنه تهران به پرسش‌های هویس درباره حزبیت و انتخابات مجمع پاسخ می‌دهند

روز جمعه ۲۶ آبان (۱۶ نوامبر) انتخابات مجمع نمایندگان ارمنه تهران (پادگام‌اوراکان ژُقُو padgamavorakan zhoghov) برگزار خواهد شد. این مجمع را با قدری تسامح می‌توان نوعی مجلس قانون‌گذاری جامعه ارمنه تهران دانست. بیش از پنجاه نماینده آن هر چهار سال یک بار با آرای عمومی مردم از محلات ارمنی نشین تهران و شمال کشور انتخاب می‌شوند. مجمع نمایندگان شورای خلیفه‌گری را که ارگان اجرایی اداره امور اجتماعی و مالی جامعه ارمنه

مهاجرت فراموش شده

جنگ‌های ایران و روس در نخستین دهه‌های سده نوزدهم میلادی که به عقد قرارداد ترکمن‌چای و جدایی قفقاز، از جمله ارمنستان کنونی از ایران انجامیدند، در تاریخ ایران مشهورند. در کتاب‌های درسی مدارس کشور از قرارداد ترکمن‌چای به عنوان قرارداد ننگین یاد می‌شود. اما اگر از دیدگاه ساکنان مسیحی این مناطق نگاه کنیم، اوضاع کمی فرق می‌کند. ارمنه آن خطه که از یک سو از ظلم و ستم نظام فتوادی حاکم بر ایران به ستوه آمده بودند و از سوی دیگر وعده‌های حمایت‌آمیز روسیه برای‌شان اغواکننده بود، خواهان پیوستن به روسیه تزاری بودند و نجات خود را در این امر جست‌وجو می‌کردند. مهاجرت بزرگ ارمنه ایران به آن سوی رودخانه ارس که بعد از پایان جنگ‌های ایران و روس اتفاق افتاد، بر این امر گواهی می‌دهد که ارمنه آذربایجان ایران نجات خود را در پیوستن به روسیه می‌دیدند.

ابعاد مهاجرت بسیار گسترده بوده است. گفته می‌شود که حداکثر پنجاه خانواده ارمنی در تبریز باقی ماندند. تعداد مهاجران را ۴۰ هزار نفر تخمین می‌زنند که در زمان خود جمعیت بسیار بزرگی است. از یک سو روحانیت اجمیادزین (مقر کلیسای ارمنی در نزدیکی ایروان) به تحریک روسیه ارمنه را به مهاجرت تشویق می‌کردند و



گذشته می‌شود دارای موضع‌گیری و نظر از پیش معینی نیست و حتی گاهی بین نمایندگان وابسته به آن بحث‌های تندی در می‌گیرد. امیل مناسکانیان می‌گوید که صف‌بندی‌های اعتقادی پیشین در میان جامعه ارمنه اکنون دیگر وجود ندارند. هنگام بحث درباره مسائل مختلف البته نمایندگان هم‌نظر با هم گروه‌هایی تشکیل می‌دهند و همین برای حل و فصل امور جامعه ارمنه کفایت می‌کند. این که این گروه‌ها تبدیل به حزب شوند باید شرایطش مهیا باشد و در یک فرایند طبیعی رخ دهد. حزب‌هایی که به طور مصنوعی شکل بگیرند معمولاً زیاد دوام نمی‌آورند.

روبیک سرداریان نیز بر این باور است که اکنون مسأله اصلی میان نمایندگان مجمع این است که یک دیگر را تحمل کنند و با هم همکاری کنند. همین طور این که در صورت لزوم با صف واحدی به میدان بیایند، فعال و دموکرات باشند. به نظر سرداریان اگر تاریخ دوازده سال گذشته مجمع نمایندگان را بررسی کنیم، خواهیم دید برخی اصطلاحات مانند شفافیت و تساهل و غیره که زمانی طرح‌شان باعث تشنج در نشست‌های مجمع می‌شد، امروز از سوی همه نمایندگان به کار می‌روند. ژوزف مهربابان موضوع دیگری را طرح می‌کند. وقتی از گروه‌بندی‌ها در جامعه ارمنه یا مجمع نمایندگان آن صحبت می‌کنیم منظورمان دقیقاً چیست؟ آیا انجمن فرهنگی ارمنه و سپیان و رافی گروه‌های اعتقادی هستند یا انجمن‌های فرهنگی-ورزشی؟ او معتقد است که کمبود نیروهای فعال در جامعه ارمنه احساس می‌شود و باید همه با بیشترین نیروی خود در اداره امور آن مشارکت کنند.

گپی با لئون هفتوان، بازیگر فیلم پرویز

موفقیت‌های فیلم پرویز ساخته مجید برزرگر در جشنواره‌های بین‌المللی این روزها نقل محافل هنری و سینمایی است. پرویز در جشنواره سن سباستین جایزه بهترین فیلم را در بخش کارگردان‌های نو به خود اختصاص داد. نقش اصلی این فیلم را لئون هفتوان بازی می‌کند که مقیم کاناداست و اکنون چند هفته‌ای به تهران آمده است. از این فرصت استفاده کردیم و گفت‌وگویی

کوتاهی با او کردیم که در این شماره مجله به چاپ رسیده است.

لئون در ایران و سپس و در مسکو درس تئاتر و هنرهای نمایشی خوانده و سپس در مدت اقامت هفده ساله خود در شهر تورونتو کانادا نمایش‌نامه‌هایی به زبان انگلیسی و با حضور بازیگران کانادایی به صحنه برده است. او به عنوان مشاور و فراهم‌آورنده کارهای نمایشی بین‌المللی و آوردن گروه‌های تئاتر خارجی به ایران، برای جشنواره‌های تئاتر کشور کار می‌کند و در یکی دو سال اخیر مرتب به تهران مسافرت کرده است. در همین سفرها هم پیشنهاد بازی در دو فیلم سینمایی به او می‌شود. یکی فیلمی از محمد شیروانی که آخرین مراحل آماده شدن برای نمایش را می‌گذراند و دیگری فیلم پرویز ساخته مجید برزرگر که در چندین جشنواره به نمایش در آمده و به احتمال بسیار در جشنواره فیلم فجر امسال هم نمایش داده خواهد شد.

امسال نامزدهای ریاست جمهوری آمریکا وعده‌ای به ارمنه نداده‌اند

نه باراک اوباما و نه میت رامنی، نامزدهای ریاست جمهوری دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه هیچ یک در تبلیغات خود سخنی از حمایت از کارزار ارمنه برای به رسمیت شناخته شده نژادکشی ارمنه در کنگره آمریکا نگفته‌اند. در

دوره‌های پیشین، هم باراک اوباما و هم جورج بوش در طول تبلیغات انتخاباتی وعده می‌دادند که در صورت انتخاب شدن قتل عام ارمنه را به عنوان نژادکشی به رسمیت خواهند شناخت، اما بعد از انتخاب نمی‌توانستند یا نمی‌خواستند به وعده خود عمل کنند. آن‌ها در عوض این وعده‌ها رای ارمنه ایالات متحده را به دست می‌آوردند. اوباما بارها و بارها از سوی ارمنه به ریاکاری متهم شد. او هر سال روز بیست‌وچهارم آوریل، در سالگرد کشتار ارمنه در سال ۱۹۱۵ در امپراتوری عثمانی، برای ارمنه پیام همدردی فرستاد، اما از به کار بردن کلمه Genocide، یعنی همان اصطلاحی که لابی خواهان آن بود خودداری می‌کرد و کلمه یقین Yeghern را به کار می‌برد که به ارمنی به معنای مصیبت و سوگ بزرگ است. اما چه شده است که امسال هیچیک از دو نامزد کوششی برای به دست آوردن رای ارمنه نمی‌کند؟ آیا کمیت این رای اهمیتش را از دست داده است؟ آیا توافق‌های پنهانی با ترکیه انجام شده است؟ یا شاید آن‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که وعده دادن و عمل نکردن به آن عوارض منفی‌اش بر فوایدش می‌چربد. به هر رو دفتر «های داد» (دادخواهی ارمنه) ایالات متحده نیز اعلام کرده است که ارمنه این کشور از هیچیک از نامزدهای ریاست جمهوری حمایت نمی‌کنند.

نخواهد یافت. کلیسای ارامنه، تئاتر پطروس دوریان و تعدادی بناهای دیگر در بخش قدیمی شهر (محلله هاوولابار) هنوز دایرند و اگر ارمنی صحبت کنید در شهر کسانی به شما نزدیک خواهند شد و با شما ارمنی حرف می‌زنند. اما حضوری متناسب با آن پیشینه تاریخی نمی‌بینید. آیا این امر نتیجه مهاجرت طبیعی و کم‌رنگ شدن تدریجی نقش ارامنه در فضای فرهنگی و اجتماعی شهر است یا محصول سیاست‌های برنامه‌ریزی شده ارمنی‌زدایی، چنان که بعضی‌ها اعتقاد دارند؟ در این باره با قاطعیت چیزی نمی‌توانم بگویم.

اما به هر رو تفلیس شهر زیبایی است و دارد به سرعت بازسازی می‌شود. کوشش می‌شود در عین نوسازی حال‌وهوای قدیمی شهر حفظ شود، هرچند از دید خانمی که خانه‌اش را به ما اجاره داده بود، فضای عمومی تفلیس آن قدر رنگ‌وارنگ نبوده است که اکنون دارند می‌سازند.



شهر یک منطقه قدیمی دارد که می‌توان با تله کابین از بالای آن عبور کرد و منظره بدیع بام‌های اخرايي رنگ خانه‌ها، رودخانه و پل بزرگ آن و میدان اصلی و رستوران‌های دوروبرش را از بالا دید.

دوست گرجی‌ام از تبار گرجیانی است که تقریباً همزمان با ارامنه، عمدتاً در زمان شاه عباس، به ایران کوچانده شده و اکنون بیشتر در شاهین شهر زندگی می‌کنند. آن‌ها به اسلام گرویده‌اند اما هنوز زبان و آداب و رسوم خود را حفظ کرده‌اند و بعد از فروپاشی شوروی به گرجستان رفت‌وآمد می‌کنند و گروهی نیز به آنجا مهاجرت کرده‌اند. نمی‌دانم تفلیس برای آن‌ها چه معنایی خواهد داشت؟ تنها شهری زیبا، چنان که برای بیشتر جهانگردان، یا ارتباطی معنوی‌تر، به عنوان نماد گذشته‌ای که شاید در اعماق وجودشان، به حیات خود ادامه می‌دهد؟

به دوست گرجی جدیدم که تفلیس را ندیده است می‌گویم تفلیس در تاریخ ارامنه و بخصوص تاریخ فرهنگی ارامنه نقش بزرگی داشته است، بزرگ‌تر از ایروان و او در این باره چیزی ننشیده است. به او توضیح می‌دهم که سایات نوا شاعر ارمنی بزرگ سده هیجدهم در دربار گرجستان می‌زیسته و به گرجی هم شعر سروده است، خانه پدری پاراجانف در تفلیس بوده و او بخش مهمی از زندگی‌اش را در این شهر زیسته است، تفلیس مهد تئاتر ارمنی بوده است و بیشتر نویسندگان مهم ارمنی در تفلیس درس خوانده‌اند، حتی بیانیه استقلال نخستین جمهوری ارمنستان (۱۹۱۸-۱۹۲۰) در این شهر نوشته و منتشر شده است. می‌گویند زمانی نیمی از جمعیت تفلیس را ارامنه تشکیل می‌دادند.

اما دوست من چیزی در این باره ننشیده است و اگر امروز زمانی به پایتخت گرجستان سفر کند نشانه‌های زیادی از حضور ارامنه در این شهر



تفلیس

شهر نیمه ارمنی سابق

روبرت صافاریان

رویکرد ارمنستان به چالش میان ایران و غرب

هدف از نقل این نوشته و مقالات مشابه به قلم کارشناسان ایرانی که به نقل از منابع فارسی در صفحات هویس درج شده و خواهد شد، آشنایی خوانندگان ما با دیدگاه‌های کارشناسان ایرانی درباره مسائل ارمنستان، اوضاع منطقه قفقاز و در نهایت تأثیر آن‌ها بر مناسبات ایران و ارمنستان است. با ارزیابی این نوشته از اوضاع منطقه و برخی داورهای آن می‌توان مخالفت کرد یا در صحت برخی اطلاعات ارائه شده در آن‌ها تردید کرد، اما حسن این گونه نوشته‌ها این است که برخلاف اظهارنظرهای سیاستمداران مقامات دیپلماتیک، تعارف ندارند، صریح سخن می‌گویند و می‌کوشند با استناد به اظهارنظرهای مقامات سیاسی و کارشناسی مندرج در رسانه‌ها سخن بگویند. به هر رو، آشنایی با آن‌ها، که طبیعتاً به معنای قبول دیدگاه‌های آن‌ها نیست، برای خواننده علاقه‌مند به پی‌گیری مسائل ارمنستان و روابط ایران و ارمنستان ضروری است.

دکتر افشار سلیمانی

باشد که در آینده امکان انتقال گاز ایران به مقاصد ثالث از طریق ارمنستان مهیا باشد! چه بسیار نیکوست که اقداماتی در منطقه صورت گرفت و در حال انجام است که روسیه را از حیث انتقال انرژی و مسیر انتقال آن دور زده و می‌زنند. مثال بارز آن احداث و عملیاتی شدن خط لوله نفت باکو - تفلیس - جیحان و خط لوله انتقال گاز باکو - تفلیس - ارزروم و امضای سند احداث خط لوله گاز ترانس آناتولی موسوم به تاناپ که اخیراً میان رجب طیب اردوغان و الهام علی‌اف در استانبول در حاشیه نشست سازمان همکاری‌های اقتصادی دریای سیاه به امضاء رسید. گفته می‌شود این پروژه ۲۰۰۰ کیلومتری دوسال دیگر شروع و پس از ۵ سال از زمان شروع به بهره‌برداری خواهد رسید. به هر حال ارمنستان ۲۰ سال است صرفاً با ایران و گرجستان دارای مرزهای باز است که در این میان مرز با ایران به دلیل غیر قابل مقایسه بودن توان اقتصادی، سیاسی و... ایران با گرجستان، برای ارمنستان بسیار حیاتی و مهم است و از همین رهگذر تحولات داخلی و خارجی ایران برای این کشور حائز اهمیت است؛ چرا که کشوری که ایران را راه تنفس خود می‌داند و لئون ترپتروسیان رئیس‌جمهور وقت ارمنستان چند سال پیش که هنوز گازی از ایران به این کشور منتقل نمی‌شد و حجم مناسبات دو کشور در حد امروزی

ارمنستان دو دهه است که قره‌باغ و چند شهر آذربایجان را به کمک روسیه اشغال کرده و خود را در محاصره ژئوپولیتیک قرار داده است. ترکیه به دلیل ادعاهای تاریخی ارمنستان در مورد قتل‌عام ارمنه در آوریل ۱۹۱۵ به دست ترکان عثمانی و ادعای ارضی این کشور نوپا نسبت به بخشی از اراضی ترکیه و همچنین اشغال ۲۰ درصد از اراضی آذربایجان، مناسبات دیپلماتیک و مرزهای خود را با ارمنستان مسدود نموده است. روسیه هم به رغم این که سرنوشت نظامی، امنیتی، سیاسی و تا حد زیادی نیز اقتصادی ارمنستان را در پد اختیار خود دارد اما به دلیل عدم وجود مرز خاکی و آبی میان دو کشور و مجبور بودن به استفاده از مسیر گرجستان که دارای مرز با ارمنستان است، با مشکلاتی در همکاری‌های تجاری، انرژی و حمل‌ونقلی مواجه است. اساساً روسیه به دلیل وابستگی به مسیر گرجستان به منظور انتقال گاز به این کشور و داشتن چالش و تنش و در برخی مواقع جنگ گرم با گرجستان، به ارمنستان و ایران در رابطه با احداث خط لوله انتقال گاز از ایران به ارمنستان چراغ سبز نشان داد تا متفق خود ارمنستان را از این مشکل رهایی بخشد و میدان مانور گرجستان را در این زمینه محدود کند. هر چند روسیه به ارمنستان اجازه نداد قطر خط لوله در خاک ارمنستان به حدی



دست می‌یابد، و ایرانیان در بازگشت به ایران مبلغ ارمنستان می‌شوند و تأثیری مضاعف بر افزایش سفر ایرانی‌ها به ارمنستان بر جای می‌گذارند. همین‌طور حضور شرکت‌های ایرانی در ارمنستان موجب اشتغال‌زایی و تأمین درآمد ارمنه و دولت ارمنستان از مسیر پرداخت حقوق و مالیات و عوارض گمرکی توسط ایرانیان به ارمنی‌ها و دستگاه‌های دولتی این کشور می‌شود. ارمنستان در شرایطی است که ۲۰ درصد اراضی آذربایجان را اشغال کرده و تاکنون مذاکرات صلح قره‌باغ را هم به گفته‌ی برخی از شخصیت‌های ارمنی تعدا در راستای بهره‌برداری در جهت نیل به قدرت به بن‌بست کشانده است. از سوی دیگر با بحران و شکنندگی در عرصه اقتصادی، سیاسی و امنیتی هم مواجه است و در همین حال به دلیل وابستگی به روسیه و ایران، برای اداره‌ی خود با مشکلات مختلف داخلی و خارجی دست و پنجه نرم می‌کند. در چنین شرایطی اینک به دلیل آگاهی از تأثیر منفی تحولات در ایران از احتمال حمله نظامی به ایران به شدت نگران است. ایروان از یک سو بروز چنین اوضاعی را فرصتی برای آذربایجان در راستای آزادسازی اراضی‌اش از طریق توسل به نیروی نظامی می‌داند و از سوی دیگر نگران بروز مشکلات در جهت عدم امکان تأمین نیازهای خود از ایران هنگام بروز جنگ احتمالی است.

نمود، در مصاحبه‌ای گفته بود که ایران محل تنفس ارمنستان است. این‌گونه اعترافات با الفاظی مشابه بعد از پتروسیان در دوره ریاست جمهوری روبرت کوچاریان نیز تکرار شد و در دوره سرژ سرکیسیان رئیس‌جمهور فعلی نیز در حال تکرار شدن است (البته ذکر این نکته لازم است که ارمنستان از طریق گرجستان در سال ۳۵۰ میلیون دلار تجارت دوجانبه با ترکیه دارد که حجم غالب آن صادرات ترکیه به ارمنستان است). در حال حاضر ارمنستان با مشکلات فراوانی در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی مواجه است. ارمنستان وابستگی نظامی، امنیتی و اقتصادی گسترده‌ای به روسیه دارد و با حمایت‌های ارمنه ثروتمند مقیم خارج از کشور که عمدتاً در آمریکا، فرانسه، لبنان و دیگر کشورهای اروپایی سکنی دارند در جهت حل مشکلات خود تلاش می‌کند، هرچند فساد اداری و مالی موجود در این کشور و انحصار اقتصادی و تجاری وابسته به جناح‌های قدرت در ارمنستان مانع از حرکت در مسیر عادلانه و تأمین نیازهای متوسط مردم این کشور می‌شود و از همین رهگذر موج مهاجرت از این کشور سیر صعودی دارد. همان‌گونه که ذکر شد ارمنستان در بخش انرژی صنعتی و خانگی و نیازهای



در این‌جا مناسب می‌دانم به برخی مستندات ارمنی در خصوص موارد فوق اشاراتی داشته باشم. برای مثال لئون زورابیان عضو کنگره ملی ارمنستان به رهبری لئون تریتوسیان رئیس‌جمهور سابق این کشور معتقد است: «حل نشدن مناقشه قره‌باغ به درد حاکمیت کنونی ارمنستان می‌خورد. حاکمیت از موضوع قره‌باغ برای تقلب و مهندسی کردن انتخابات و سپس قانونی کردن آن بهره‌برداری می‌کند. ارزیابی اتحادیه اروپا از انتخابات پارلمانی در ماه مه ۲۰۱۲ به عنوان گامی رو به جلو، با موضوع قره‌باغ مرتبط است. حاکمیت به اتحادیه اروپا وعده می‌دهد که اگر انتخابات مهندسی شده را بپذیرد در رابطه با مناقشه قره‌باغ سازش خواهد کرد. روزنامه‌های ارمنستان می‌نویسند که احتمال است روبرت کوچاریان و لئون تریتوسیان برای کنار گذاشتن سرژ سرکیسیان و شکست وی در انتخابات ریاست جمهوری سال آینده با هم همکاری کنند. در واقع در انتخابات پارلمانی مه ۲۰۱۲ میان حزب «فراوانی» به رهبری کوچاریان و کنگره ملی ارمنستان به رهبری تریتوسیان همکاری وجود داشت. پیش‌بینی نمی‌شود در انتخابات سال آتی ریاست

عمومی مردمش وابستگی نسبتاً زیادی هم به ایران دارد. مزید بر آن حضور چندین هزار دانشجوی ایرانی در ارمنستان و سفر توریست‌های ایرانی به ارمنستان منابع مالی دیگری برای دانشگاه‌ها و مردم ارمنستان محسوب می‌شود. گفته می‌شود در ایام نوروز ۱۳۹۱ بیش از ۳۰ هزار ایرانی به ارمنستان سفر کرده بود. ارمنستان به دلیل نیاز به دلارهای ایران با دریافت ۱۵ دلار به ازای هر گذرنامه در مرز ورودی خود روادید صادر می‌کند و برخوردی مناسب و دوستانه با ایرانی‌ها دارد و همین امر سبب افزایش سفرهای توریستی ایرانیان به ارمنستان شده است. اخیراً سفیر ارمنستان در تهران پیشنهاد کرد که کشورش آمادگی دارد به صورت متقابل روادید با ایران را لغو نماید. در صورت تحقق چنین امری موج مسافرت از ایران به ارمنستان فزاینده‌تر خواهد شد. طرف ارمنی با صدور روادید با تعرفه اندک، صدور روادید در مرز ورودی و حذف بوروکراسی زائد و برخورد دوستانه و مهربانانه با ایرانیان زمینه افزایش سفر ایرانیان را به کشور خود فراهم و از این طریق به درآمد قابل توجهی

جمهوری، پتروسیان خود را نامزد اعلام کند.

کوچاریان هم تلاش می‌کند با پتروسیان در مورد نامزدی مشترک برای ریاست جمهوری ۲۰۱۳ به توافق برسند. بر اساس همین احتمالات و تحلیل‌ها است که نوشته‌های منتقدانه اسکانیان در مورد کم‌وکیف مذاکرات صلح قره‌باغ، به عنوان پیامی به پتروسیان از سوی کوچاریان ارزیابی می‌شود» (به نقل از ینی مساوات، ۳ ژوئیه ۲۰۱۲، باکو).

تحلیل لئون زورابیان از استفاده ابزاری از موضوع مذاکرات صلح قره‌باغ، واقع بینانه به نظر می‌رسد اما این محدود به دولت کنونی نیست و همواره در دولت‌های پیشین نیز از این موضوع در راستای رسیدن به قدرت بهره‌برداری ابزاری شده است. پیشتر نیز روبرت کوچاریان که خود اهل قره‌باغ است و تیم او، در راستای تکیه زدن بر کرسی ریاست جمهوری و حفظ قدرت در ارمنستان از عامل قره‌باغ به عنوان اهرم مؤثر استفاده کرده است.

در خصوص نگرانی ارمنستان از بروز جنگ علیه ایران و تأثیر آن بر ارمنستان، الکساندر اسکندریان مدیر مؤسسه قفقاز در ایروان می‌گوید: «ارمنستان از اوضاع ایران نگران است. ارمنستان در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی روابط خوبی با ایران دارد. ایران در منطقه تنها کشوری است که مرزهایش به روی ارمنستان باز است و این کشور نقشی مهم در اقتصاد ارمنستان دارد. در واقع ایران حیات ارمنستان را تأمین می‌کند. ارمنستان تنها کشوری است که آمریکا اجازه داده با ایران در سطح عالی روابط داشته باشد. تحریم ایران از سوی اتحادیه اروپا ضربه بزرگی به اقتصاد ارمنستان وارد می‌کند. معتقد نیستم که غرب مایل باشد از اراضی آذربایجان علیه ایران استفاده کند. معتقدم آذربایجان هم اجازه استفاده از خاک خود علیه ایران را به غرب نخواهد داد» (خبرگزاری آبا، جمهوری آذربایجان، به نقل از ریانووستی، ۳ ژوئیه ۲۰۱۲).

این دیدگاه الکساندر اسکندریان معطوف به واقعیت است، چرا که ایران در ایستادگی ارمنستان در برابر مشکلات اقتصادی و امنیتی از یک سو و ادامه اشغال اراضی آذربایجان از سوی دیگر، نقشی استراتژیک دارد و آذربایجان نیز به دلیل نگرانی‌هایش از تأثیر تهاجم نظامی

غرب به ایران، اجازه استفاده از خاک خود علیه ایران را نخواهد داد و در اسنادی که در گذشته بین رؤسای جمهور و وزرای دفاع دو کشور به امضاء رسیده بر این نکته تأکید شده است.

این اسناد در دوره ریاست جمهوری حیدرعلی‌اف و سید محمد خاتمی به امضاء رسیده است. البته عدم تمایل آمریکا به استفاده از خاک آذربایجان در حمله احتمالی به ایران دلایل دیگری نیز دارد که جای پرداختن به آن‌ها در این مقاله نیست.

همین‌طور روبن سافراستیان مدیر انستیتوی شرق شناسی آکادمی علوم ارمنستان، پیرامون استفاده آذربایجان از حمله نظامی غرب به ایران برای آزاد کردن اراضی خود می‌گوید: «در صورتی که تهاجم نظامی علیه ایران آغاز شود آذربایجان با استفاده از این فرصت تلاش خواهد کرد مناقشه قره‌باغ را از طریق نظامی به نفع خود حل کند. دول غربی به ویژه آمریکا در این خصوص به آذربایجان چراغ سبز نشان خواهند داد. به همین دلیل ارمنستان به تهاجم نظامی غرب علیه ایران با جدیت و حساسیت می‌نگرد و این را از سوی آذربایجان تهدیدی نسبت به خود محسوب می‌کند» (خبرگزاری آبا،

جمهوری آذربایجان، به نقل از ریانووستی، ۳ ژوئیه ۲۰۱۲).

هرچند بر اساس واقعیات موجود در منطقه قفقاز جنوبی از نظر اوضاع داخلی و خارجی کشورها و نقش بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، پیش‌بینی روبن سافراستیان را نمی‌توان واقع‌بینانه ارزیابی کرد و اساساً ایفا کنندگان نقش در گروه مینسک به ویژه کشورهای آمریکا و روسیه، مخالف حل مناقشه قره‌باغ از راه‌های نظامی هستند، اما دیدگاه این کارشناس ارمنی نشان‌گر نگرانی بخشی از جامعه ارمنستان از حمله نظامی آذربایجان برای آزاد کردن اراضی اشغالی خود است.

بنابر آن‌چه اشاره شد می‌توان دریافت که رهبران احزاب و سیاسیون ارمنستان از عامل قره‌باغ به عنوان ابزاری برای نیل به قدرت، حفظ قدرت و حذف رقبا بهره‌برداری می‌کنند. این درحالی صورت می‌گیرد که موقعیت ارمنستان روز به روز ضعیف‌تر می‌شود و میزان ناراضی‌مندی مردم افزایش می‌یابد و میزان وابستگی ارمنستان به بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای افزایش می‌یابد. و ادامه چنین وضعی ارمنستان را با بحران‌های مشروعیت و مشارکت از یک سو و بحران استقلال مواجه خواهد ساخت.

نکته‌ای که در خاتمه باید کوتاه به آن اشاره‌ای کنم این است که روسیه مابه‌ازای



امتیازاتی را که به ارمنستان می‌دهد از این کشور دریافت می‌کند و کلید ارمنستان در دستان روسیه است. آیا ایران نیز مابه‌ازای لازم را در قبال تنفس ارمنستان با شش‌های ایران (به ظن مقام‌های ارمنی) دریافت می‌دارد؟ اگر پاسخ مثبت است میزان آن چه قدر است؟ آیا لابی ارمنی در آمریکا و فرانسه، کاری به نفع ایران یا بهتر بگوییم به نفع قوانین بین‌المللی و حق و عدالت انجام داده است؟ ارمنی‌ها حداقل در شرایط کنونی که به خاطر خودشان نگران تهاجم نظامی به ایران هستند، و با اذن آمریکا و به دلیل نیازهای شان با ایران رابطه برقرار کرده‌اند (و به همین دلیل ایران افکار عمومی آذربایجان را از دست داده است) آیا همتی برای اقتناع سازی آمریکایی‌ها حداقل در کنگره آمریکا یا سایر مجالس دیگر کشورها که نفوذ و لابی دارند به خرج داده‌اند؟ یا این که تمام هم و غم‌شان را معطوف شناسایی قتل عام ارامنه در آوریل ۱۹۱۵ توسط ترکان عثمانی نموده‌اند؟

تیرماه ۱۳۹۱

منبع: سایت ایراس

تیگراناکرت، حماسه‌ای خفته در خاک

کشف یک شهر جدید باستانی در منطقه آرتساخ (قره‌باغ کنونی) و انجام کاوش‌های باستان‌شناسی در آن، از خبرهای هیجان‌انگیز چند سال اخیر بوده است. این شهر که متعلق به سده اول پیش از میلاد است، تیگراناکرت نام دارد.

بسیاری از جهان‌گشایان در طول تاریخ شهرهایی ساخته و به نام خود نامیده‌اند. در ایران باستان شهرهایی چون اردشیر خوره، وه اردشیر، نیو شاپور، هرمز اردشیر، وه قباد و غیره از جمله این شهرها هستند. در ارمنستان باستان نیز چنین شهرهایی وجود داشت، مانند آرتاشات (به نام شاه آرتاشس)، یرواندآشات و یروانداکرت (به نام شاه یرواند)، آرشاکاوان (به نام شاه ارشک دوم)، زاره‌آوان و زاریشات (شاه زاره)، واغارشابات (شاه واغارش یا بلاش) و غیره. تیگران دوم پادشاه جهانگشای ارمنستان (۵۵-۹۵ پیش از میلاد) نیز شهرهایی ساخت و تیگراناکرت نامید. مهم‌ترین شهری که تیگران ساخت، همان تیگراناکرت نام‌دار است که پایتخت پرآوازه ارمنستان بود و اکنون جایگاه تقریبی آن در روستای فارقین در جانب شمال شرق دیاربکر (در ترکیه کنونی) است.

چنان‌که گفته شد تیگران بزرگ غیر از تیگراناکرت چند شهر دیگر نیز ساخت، که در منابع یونانی و رومی به آن‌ها اشاره شده است، اما هنوز جای دقیق هیچ یک از آن‌ها معلوم نیست. بطلمیوس (۹۰-۱۶۸ م.) غیر از شهر تیگراناکرت، از جایی به نام تیگران‌آما (دفت‌۵، بخش ۱۲) در ارمنستان و ناحیه تیگران‌ا (دفت‌۶، بخش ۲) در سرزمین ماد نام می‌برد. به گفته‌ی پلینیوس، جای دیگری در آمانوس وجود داشت که تیگران نامیده می‌شد (تاریخ طبیعی، دفتر ۶، بخش ۱۴۲).

شهری که اخیراً در منطقه آرتساخ کشف شد و به تیگراناکرت آرتساخ معروف است نیز از ساخته‌های تیگران بزرگ است. نخستین منبعی

که از آن یاد می‌کند کتابی است به نام تاریخ هراکل نوشته اسقف سیئوس، مورخ ارمنی سده ۷ م. سیئوس در سال‌های پایانی حکومت ساسانی و سال‌های آغازین ورود اعراب به ایران می‌زیست و در کتاب خود بیشتر به رویدادهای دوران امپراتور هراکلیوس و خسرو پرویز می‌پردازد. در فصل ۳۸ کتابش در شرح یکی از جنگ‌های ایران و روم که در قلمرو ارمنستان روی داده بود

می‌نویسد که قیصر هراکلیوس برای گریز از دست سپاهیان پارسی بر آن شد که از استان سیونیک (در شمال رود ارس) به سوی گرجستان بگریزد، اما سپاهی از پارسیان در میانه راه در نزدیکی میوس تیگراناکرت (به معنی تیگراناکرت دیگر) راه او را می‌بندد. قیصر کوشید از همان راهی که آمده بود بازگردد، اما یک سپاه دیگر در نزدیکی قصبه تیگراناکرت راه وی را سد می‌کند (تاریخ هراکل، ص ۱۷۴). بدین سان سیئوس از دو تیگراناکرت نام می‌برد؛ یکی در سمت شمال به نام میوس تیگراناکرت و دیگری در سمت جنوب که آن را قصبه تیگراناکرت می‌نامد. و همین قصبه تیگراناکرت است که اخیراً کشف شده و در زمان ساخت خود، شهری هلنیستی با بارویی استوار بوده است. پس از سیئوس یک مورخ ارمنی دیگر به نام موسس کافانکاتواتسی که زادگاهش در همان اطراف بوده و در سده ۸ م. می‌زیسته از این تیگراناکرت نام برده است. او در شرح همایشی که به رهبری یغیا، کاتولیکوس ارمنی، در اوایل سده ۸ م. در شهر پارتاوا (پرتوه، به عربی: بردعه) برگزار می‌شد می‌نویسد که یک کشیش ارمنی به نام پتروس از روستای تگراکرت نیز در این همایش حضور داشته است (تاریخ سرزمین آغوان، ص ۲۳۳). تگراکرت همان تیگراناکرت است که با لهجه ارمنیان محل به آن صورت درآمده است.

پس از این آگاهی‌های مختصر، تا چند سده بعد سخنی از تیگراناکرت به میان نیامد. احتمالاً علت آن از رونق افتادن و متروکه شدن شهر بود. سرکیس جلالیان‌تس که در نیمه‌های سده ۱۹ م. از آن منطقه دیدن کرده می‌گوید ارمنی‌های محل، زمین‌های اطراف چشمه شاه بولاغ را تنگرناکرت و ایرانی‌ها ترناگورت می‌نامند. او حدس زده است که شاید تیگراناکرت باستانی که اسقف سیئوس و موسس کافانکاتواتسی از آن یاد

کرده‌اند در همان محل جای داشته باشد. ماکار برخورداریان پژوهش‌گر آثار باستانی آرتساخ نیز در کتاب آرتساخ تقریباً همان نواحی را ولایت تیگراناکرت نامیده است (آرتساخ، ص ۲۲). جالب این‌که تاتارهای محل، زمین‌های واقع در ۶ کیلومتری چشمه شاه بولاغ را گاوورقالا (قلعه کافر‌ها) می‌نامیدند، در حالی که چنین قلعه‌ای در آن حدود دیده نمی‌شد.

در بهار ۲۰۰۵ م. از سوی آکادمی علوم جمهوری ارمنستان در ناحیه مارتاکرت آرتساخ (قره‌باغ) در جلگه رود خاچن کاوش‌های باستان‌شناسی سازمان‌دهی شد و کار گروهی به سرپرستی دکتر هاملت پتروسیان در مارس ۲۰۰۵ م. شکل گرفت.

گروه کاوش‌گر با تشخیص جای تقریبی این شهر، نقطه‌ای را که رود خاچن وارد جلگه می‌شود در نظر گرفتند و در محدوده‌ای به شعاع ۱۰ کیلومتر به کاوش پرداختند. پس از چندی دو محل مسکونی در دو طرف راست و چپ رود خاچن پیدا شد. گمان می‌رفت یکی از این دو همان تیگراناکرت تاریخی باشد. نتایج یافته‌های باستان‌شناسی نشان داد که ویرانه‌های تیگراناکرت را باید در همان جایی که ارمنی‌ها تنگرناکرت می‌نامیدند جست.

نخستین مرحله حفاری‌های این منطقه در تابستان ۲۰۰۶ م. آغاز شد. کاوش‌های اولیه موفقیت‌های خیره‌کننده‌ای داشت. در سومین و چهارمین روز کاوش، به باروهای سنگینی به سبک رومی با تخته سنگ‌هایی تراش خورده برخورد کردند که در تمام قفقاز شرقی نظیر نداشت. پس از چند روز همه دریافتند که با یک شهر بزرگ هلنیستی پیش از مسیحیت متعلق به روزگار تیگران دوم سر و کار دارند. پس از جمع بندی نتایج کاوش‌ها، به یقین معلوم شد شهری که در زیر زمین خفته است به راستی همان تیگراناکرت است. کاوش‌ها در شش نقطه انجام شد. یکی از کاوش‌ها به کشف بقایای یک برج دایره‌ای شکل به شعاع بیش از نه متر انجامید که دیوارهای آن تا پنج ردیف حفظ شده بود. کاوش‌های ارگ مرکزی شهر نشان داد که این نقطه در سده‌های ۱۳-۱۲ م. محله‌ای پرجمعیت بوده است. پی باروی جنوبی شهر به طول ۴۵۰ متر نیز کاملاً از زیر خاک بیرون آورده شد. همچنین بقایای یک کلیسای متعلق به اوایل مسیحیت به طول ۲۱ متر کشف شد. کلیسای کشف شده در عمق سه متری زمین جای دارد. این کلیسا در سده ۵-۶ م. فعال بوده و گویا همان کلیسایی است که پتروس کشیش متولی آن بوده است. از دیگر کشفیات مهم آن‌جا تکه‌های سفالینی از سده‌های باستان است که بر روی آن نوشته‌های ارمنی وجود دارد. در همان سال در کناره رود



خاچن در حومه تیگراناکرت مجموعه‌ای از غارها که پرستشگاه بوده و یک آب‌راه که برای رساندن آب به شهر ساخته شده بوده پیدا شد.

در طول چند سال کاوش، آثار باستانی بسیاری یافت شد که بخشی از آن‌ها در موزه‌ی مخصوص تیگراناکرت به نمایش گذاشته شده است. این موزه نوبنیاد در یکی از قلعه‌های کشف شده شهر ساخته شده است. این قلعه کاملاً بازسازی شده و شرایط لازم برای کارکرد موزه در آن فراهم آمده است. هنوز راه درازی برای بیرون آوردن کامل شهر از زیر زمین وجود دارد.

در بهار ۲۰۰۷م. در کاوش‌های ارگ شهر، بخشی از باروی شمالی شهر به طول ۴۰ متر از زیر خاک بیرون آورده شد. سپس پی باروی شهر که از دامنه تپه وانکاسار به سمت بالا ادامه داشت کشف شد. با ادامه کاوش‌ها در کلیسا بخشی از صحن کلیسا و ورودی‌های شمالی و جنوبی آن و غیره کشف شد. در کاوش‌هایی که در انتهای جنوب و غرب انجام شد آثار باستانی مهمی متعلق به سده‌های ۱۴-۱۲م.، از جمله یک بیل کامل، سفالینه‌های معمولی و رنگ آمیزی شده، تکه‌های شیشه، تکه‌های صلیب آهنی متعلق به سده‌های ۱۲-۱۱م. کشف شد.



در داخل استحکامات شهر نمونه‌های عالی از سفالینه‌های سده ۱ پس از میلاد و سده ۱ م.، مانند تکه‌های خمره، کوزه، بشقاب، و گاه به صورت سالم، پیدا شد. در کاوش‌های بعدی در کناره چپ رود خاچن در قلعه‌ای در بالای کوه، بخشی از باروی قلعه به پهنای ۳۰،۵ متر و ورودی قلعه و باقی‌مانده برج یافت شد. این کشف نشان می‌دهد که قلعه احتمالاً در سده‌های ۳-۲م. یا ۸-۴م. ساخته شده است. اندکی دور از محله مرکزی شهر تکه‌ای از یک صلیب سنگی پیدا شد که از نظر مشخصات فنی و هنری متعلق به سده‌های ۱۳-۱۲م. است. این نشان می‌دهد که تیگراناکرت حداقل تا زمان حمله مغول، شهری ارمنی نشین و مسیحی نشین بوده است.



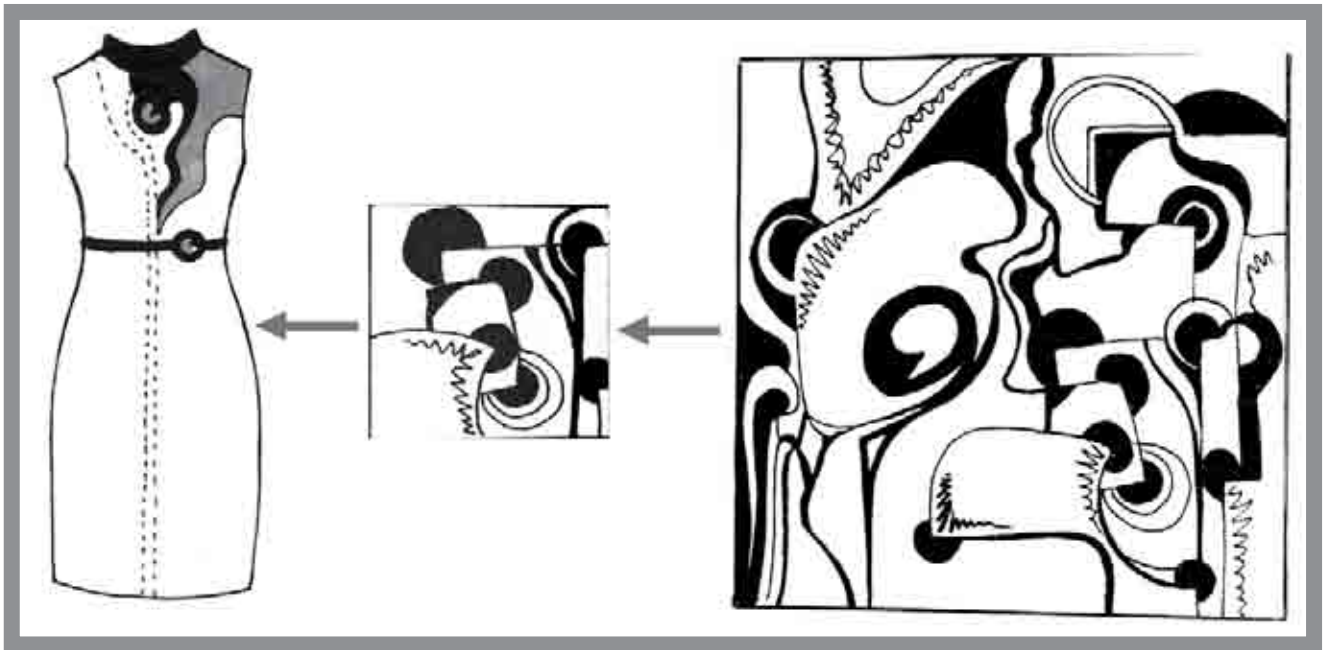
کاوش‌های تیگراناکرت هنوز ادامه دارد و سال به سال بخش‌های بیشتری از شهر از دل خاک بیرون می‌آید. دکتر پتروسیان سرپرست گروه کاوش‌گر می‌گوید: «امروزه بزرگ‌ترین چیزی که ما را به هیجان می‌آورد بازدید ارمنیان از تیگراناکرت است. آن‌ها به این‌جا می‌آیند و با دیدن شهر پیش از هر چیز سرشار از غرور می‌شوند که ارمنی هستند و میهنی آزاد و پیشینه فرهنگی پرباری دارند. مهم‌ترین اهداف سیاست فرهنگی ما این است که فرهنگ ارمنی تبدیل به اهرمی قوی برای تقویت و ماندگاری هویت ما شود.»



آنی قلیچیان

گپی با طراح لباس جوان، شاقیک ادوار طزاریان





اجرای نهایی کاملاً طرح اولیه تغییر کند.

• مد را چگونه تعریف می‌کنی؟

به نظر من مد همیشه جریان دارد و هر روز طرح‌های جدیدی وارد بازار می‌شود و طرحی که شاید امروز زیبا و خاص باشد در آینده ممکن است کاری بسیار معمولی به نظر بیاید.

• تا به امروز فرصت آن را داشته‌ای که طرح‌هایت را در مسابقات یا به صورت شوی لباس به نمایش بگذاری؟

بله، سه سال پیش در یکی از سالن‌های اجتماعات برج‌های شهرک غرب، شوی مانتوی بهاره به صورت گروهی داشتیم. و دو سال پیش در نمایشگاه پالتوهای چرمی در سالن حجاب، از طرح‌هایی که طراحی کرده بودم به نمایش گذاشتم. دو سال متوالی در مسابقه طراحی صحنه و لباس تأثیر مقام اول و دوم را کسب کردم و در چند تأثیر مثل *یادگار زر/ ایران* و *پینوکیو دستیار* طرح لباس بودم. در حال حاضر در چرم پارس، پوشاک چرمی طراحی می‌کنم.

• یک طراح لباس باید چه خصوصیت‌هایی داشته باشد؟

علاقه، پشتکار، خلاقیت، تسلط به طراحی فیگور و مانکن و بعد از آن تسلط به تکنیک‌های تصویرسازی از موارد مهم در مراحل اولیه طراحی لباس است، و بعد از آن به عنوان یک طراح لباس باید به الگوسازی و دوخت حتماً مسلط بود. و هر چه بیشتر در زمینه‌ی پارچه‌سازی، چاپ و نقاشی روی پارچه، و دوخت‌های سنتی اطلاعات داشته باشد مسلماً در پیشرفت کار او مؤثر خواهد بود.

هم در طرح لباس باشد. طراح وظیفه دارد لباسی را که طراحی می‌کند متناسب با رنگ پوست، سن و نوع اندام آن فرد در آورد و ایرادهای اندامی را بپوشاند.

• آیا از نمادهای خاصی در طرح‌هایت استفاده می‌کنی؟

در حقیقت نه! ممکن است لباسی را که طراحی می‌کنم به منبع الهامم ربطی نداشته باشد. و تا



لباس جزء نیازهای هر فرد است. طراحان لباس با توجه به فصل و موقعیت‌های خاص، لباس‌های متناسب طراحی می‌کنند. همه نقاشان و طراحان اتفاق نظر دارند که «بدون شناخت لازم و کافی از آناتومی بدن» نمی‌توان لباسی را بر اندامی طراحی کرد.

در این شماره، شاقبک ادوار طرزاریان را معرفی می‌کنیم. او از طراحان جوانی است که در زمینه مد و طراحی پوشاک فعالیت دارد و توانسته موفقیت‌هایی در این زمینه کسب کند. وی از دانشگاه علم و فرهنگ در رشته‌ی طراحی لباس فارغ‌التحصیل شده است.

• لطفاً خودت را بیشتر معرفی کن.

بعد از آن که از هنرستان ۱۷ شهریور در رشته‌ی گرافیک دیپلم گرفتم برای ادامه تحصیل در دانشگاه علم و فرهنگ رشته طراحی لباس را انتخاب کردم. از دوران کودکی علاقه‌مند به نقاشی و طراحی بودم و در دوران دانشجویی علاقه زیادی به رشته‌ی خودم داشتم و همین باعث شد پشتکارم را بیشتر کنم و حتی علاقه‌ام به تدریس باعث شد تا از فرصت استفاده کنم و در حین تحصیل به صورت خصوصی تدریس کنم تا به تجربیاتم در این زمینه اضافه شود.

• به عنوان یک طراح جوان، لباس زیبا را چه‌گونه می‌بینی؟ کار طراح لباس دقیقاً چیست؟

لباس نیاز همیشگی هر فرد است و هر شخصی دوست دارد لباس متناسب و زیبا بپوشد. به نظر من یک لباس زیبا، لباسی است که مناسب فردی باشد که می‌خواهد بپوشد، و ایده و فکر جدیدی

توی خانه آن چنان الم‌شنگه‌ای برپا بود که نگو. هر کسی از هر طرف می‌خواست صحبت کند و حرف خودش را پیش ببرد. مادرم، پدرم، پدر بزرگم، شوهر خاله‌ام، خاله‌ام و خلاصه یکی دو نفر دیگر که زیاد صحبت نمی‌کردند و فقط گوش می‌دادند.

ما را مثلا از اتاق بیرون کرده بودند که زیاد متوجه عصبانیت و صحبت‌های شان نشویم، اما آن قدر بلند بلند داد می‌زدند و صحبت می‌کردند که فکر کنم همسایه‌ها هم از صحبت‌شان سر در آورده بودند.

دختر خاله‌ام هاسو، توی اتاق خواب من، در حالی که به دیوار تکیه داده و پاهایش را توی بغل گرفته بود، سرش را پایین انداخته بود و آرام آرام گریه می‌کرد. یکی دو بار به او نزدیک شدم و خواستم پیرسم برای چه گریه می‌کند، اما راستش خجالت کشیدم. اولاً او خیلی بزرگ‌تر از من بود و ثانیاً خیلی هم با او راحت و صمیمی نبودم، برای همین مطمئن بودم جوابم را نمی‌دهد. خودم یک چیزهایی حدس زده بودم، اما دقیق نمی‌دانستم.

صحبت بر سر خواستگاری و عروسی بود. فهمیدم هاسو عاشق پسری شده و می‌خواهد با او ازدواج کند، اما شوهر خاله‌ام رضایت نمی‌دهد. دلیلش را نمی‌دانستم، اما فهمیدم که هاسو از همه جا ناامید، به پدر و پدر بزرگم روی آورده و از آن‌ها خواسته پدرش را متقاعد کنند.

پدر بزرگم، یعنی پدر پدرم، مردی عاقل و صاحب اسم و رسم در میان خانواده‌ها بود. همه‌ی فامیل و اقوام دور و نزدیک احترام و حرمت خاصی برایش قائل بودند. خصوصاً دایی، شوهر خاله‌ها و حتی آشنایان دور مادری‌ام. برای همین هاسو پدر و پدر بزرگم را واسطه قرار داده بود.

هاسو همیشه برایم آدم خاصی بود. لباس پوشیدنش، حرف زدنش، حرکاتش، حتی اسمش، همه و همه برایم یک جور سمبل بود. اسم اصلیش در واقع هاسمیک بود اما خانواده و دوستانش آن را خلاصه کرده و هاسو صدایش می‌زدند.

خیلی خوشحال می‌شدم وقتی از مدرسه می‌آمدم و می‌دیدم خانه ما هستند. او در یک شرکت کار می‌کرد و همه‌ی کارهایش برایم جالب و تحسین برانگیز بود. اکثراً وقتی با خواهرم بازی می‌کردیم من همیشه نقش او را بازی می‌کردم و مثل او ادا و اصول در می‌آوردم. هاسو می‌دانست من عاشق لوازم آرایش او هستم، هر وقت به خانه خاله‌ام می‌رفتم اول از همه به میز آرایشش سر می‌زدم تا ببینم چه وسایل تازه‌ای خریده. او هم چون می‌دانست، هر وقت یکی از لوازم آرایشش تمام می‌شد جعبه خالی آن را به من می‌داد. آن قدر دوست‌شان داشتیم که بیشتر از مداد و دفترم از آن‌ها مواظبت می‌کردم. موقع بازی، مثل او کیفی را از شانهم آویزان می‌کردم و داخل آن کلی خرت و پرت می‌ریختم و مثلا سر کار می‌رفتم.

هاسو، همیشه موهایش مرتب و ناخن‌هایش لاک زده بود. آن قدر دلم می‌خواست مادر من هم مثل او موهایش را درست کند و ناخن‌هایش را لاک بزند، اما می‌دانستم که اگر هم بخواهد وقت آن کارها را ندارد. خاله‌ام زود به زود به خانه ما می‌آمد اما هاسو به خاطر کار، زیاد نمی‌توانست بیاید.

هاسو، سرش را میان زانوانش گرفته و همچنان گریه می‌کرد. با صدای مادرم به سمت اتاق پذیرایی رفتم. مادرم آرام در گوشم گفت هاسو را صدا بزن بیاید. از یک طرف می‌ترسیدم و از طرفی هم کنجکاو بودم. سریع به اتاق خواب رفتم و به هاسو گفتم تا به پذیرایی برود.

در میان حق‌ها گریه‌هایش، متوجه شدم مادر و خاله‌ام می‌خندند. من و خواهرم پشت در ایستاده بودیم و گوش می‌کردیم. با باز کردن ناگهانی در، من و خواهرم هر دو وسط پذیرایی ولو شدیم. از ترس نزدیک بود گریه کنم، که با خنده اطرافیانم متوجه شدم همه به نوعی خوشحال

کاترین یعقوبیان

عروسی



هستند. بالاخره شوهر خاله‌ام رضایت داده بود هاسو با پسر مورد علاقه‌اش ازدواج کند.

چند ماه بعد تقریباً همه به دنبال مقدمات عروسی بودند. واهان، کسی که هاسو برای زندگی‌اش انتخاب کرده بود، مردی بود قدبلند و جذاب که در نگاه اول جدیت را می‌شد به راحتی از چهره‌اش خواند. راستش علت اصلی مخالفت شوهر خاله‌ام زیاد هم منطقی نبود. واهان نسبت فامیلی خیلی دوری با خاله مادرم داشت. برای همین شوهر خاله‌ام راضی به این وصلت نبود. از طرف دیگر، معتقد بود دخترش که دیپلمه و درس خوانده است و برای خودش کار و درآمدی دارد باید با مردی هم‌سطح و هم‌طبقه خودش ازدواج کند. واهان پسری بود معمولی، از خانواده‌ای شلوغ و پرجمعیت. مردی بود که از دوره راهنمایی مدرسه را رها کرده و دنبال کار و حرفه رفته بود. برای خودش کار می‌کرد و در حد و اندازه‌ای بود که می‌توانست خوشبختی هاسو را فراهم کند.

بالاخره با وساطت پدرم و صحبت‌های پدر بزرگم، شوهر خاله‌ام رضایت داده بود عروسی سر بگیرد.

آن روزها هاسو روی پای خود بند نبود. هیچ وقت او را تا آن اندازه خوشحال و شاد ندیده بودم. از وقتی صحبت عروسی به میان آمده بود، تنها یک چیز ذهن مرا به خود مشغول کرده بود و آن این بود که چه کسی قرار است هارسناکور باشد. هارسناکور به ارمنی یعنی خواهر عروس، یعنی دختر بچه‌هایی که لباس عروس می‌پوشند و کنار عروس می‌ایستند. همیشه وقتی به جشن عروسی دعوت می‌شدیم، هارسناکورها را می‌دیدم که روی

موهای‌شان گل گذاشته‌اند و در حالی که سید گل به دست گرفته‌اند با پسرها که مثل داماد کت و شلوار پوشیده‌اند از پشت سر عروس و داماد وارد تالار می‌شوند. آرزو می‌کردم کاش من هم یک روز هارسناکور عروس بشوم و مثل آن‌ها، لباس پوشیده و گل سر زده جلوی محراب کلیسا شمع به دست بگیرم و شاهد ازدواج باشم. همیشه رسم بر این بود که هارسناکور باید از طرف خانواده عروس باشد. وقتی صحبت عروسی هاسو به میان آمد تنها چیزی که ذهن مرا به خود مشغول کرد همین مسأله بود. راستش از این می‌ترسیدم که هاسو بخواهد دختر عمه‌هایش را انتخاب کند. در تمام آن مدت هر بار که به خانه خاله می‌رفتم همه‌اش سعی می‌کردم گوشم به صحبت بزرگترها باشد، شاید از میان حرف‌های‌شان صحبتی هم از آن ماجرا به میان آید. هر دفعه بعد از بیرون آمدن، سریع از مادرم می‌پرسیدم که صحبتی از هارسناکور نشد؟ و مادرم با خنده‌ای مرموز جواب می‌داد که نباید زیاد به این مسأله فکر کرد چون بالاخره دختر عمه‌های هاسو هم هستند. در دلم با آن‌ها دعوا می‌کردم، با خودم می‌گفتم سالی یک بار هم خانه دایی‌شان نمی‌روند، چه حقی در هارسناکور شدن دارند؟ مادرم با دیدن اخم‌های خنده‌ای مودیان‌تر تحویلیم می‌داد و این بیشتر حرصم را در می‌آورد.

قرار بر این شد که عروسی را اواسط مهر ماه برگزار کنند. اما وقتی هاسو و نامزدش به دنبال اجاره تالار رفتند، نتوانستند زودتر از اواسط آبان ماه اجاره

کنند. همان روز که قرارداد تالار را بسته بودند با یک جعبه شیرینی به خانه ما آمدند تا هم خبر بدهند و هم به خاطر وساطت و بزرگی پدر بزرگم تشکری کرده باشند. آن روز هم هر چه صبر کردم هاسو حرفی نزد.

مدارس باز شده بود و من کلاس چهارم بودم و خواهرم کلاس دوم دبستان. آن روز پنج‌شنبه بود. وقتی از مدرسه به خانه آمدم خوشحالی عجیبی داشتم. همیشه عاشق عصرهای پنج‌شنبه بودم، برخلاف عصرهای جمعه که دلگیر و غمناک بود. کیفم را به گوشه‌ای انداختم و از پله‌ها به سمت حیاط سرازیر شدم که صدای مادرم مرا به خودم آورد. قرار بود عصری به خانه خاله برویم. مادرم گفت اگر درس و مشقی داریم بنویسیم که راحت‌تر باشیم. خواستم مخالفت کنم و بگویم فردایش، جمعه است اما نگاه شیطنت‌آمیز مادرم انگاری چیزی را به من گوشزد می‌کرد. از پله‌ها بالا آمدم و سریع نوشتن درس‌هایم را شروع کردم. خواهرم هم با دیدن من، کیفش را باز کرد و نوشتن مشق‌هایش را شروع کرد.

نزدیکی‌های عصر بود که با خواهر و مادرم به سمت خانه خاله حرکت کردیم. احساس می‌کردم خبری هست اما نمی‌دانستم چی.

هاسو با باز کردن در، با خنده‌ای کشدار به نامزدش واهان اشاره کرد و گفت: هارسناکور عروس‌ها هم رسیدند. باید برویم تا دیر نشده.

من و خواهرم حاج و واج به هم نگاه کردیم. تازه متوجه شدم که قرار است ما هارسناکور هاسو باشیم و برای خرید لباس همراه‌شان به بازار برویم، پسر عمه‌های هاسو که تقریباً هم‌سن من و خواهرم بودند، آن‌جا بودند. قرار بود برای آن‌ها هم لباسی شبیه داماد بخرند. احساس عجیبی



داشتم. هم خوشحال بودم و هم خجالت می‌کشیدم، مخصوصاً از پسرها. کاش می‌شد فقط من و خواهر و مادر و هاسو می‌رفتم خرید. اصلاً حس خوبی نداشتم مخصوصاً وقتی متوجه شدم مادرم همراه‌مان نمی‌آید. خواهرم راحت‌تر از من بود و خیلی سریع دست آن، پسر عمه‌ی هاسو، را کشید و از در بیرون رفت. من هم دنبال‌شان حرکت کردم. سوار ماشین واهان شدیم و به طرف مرکز خرید حرکت کردیم.

مرکز خرید برایم آشنا بود چون مادرم همیشه برای کریسمس یا عید پاک از آن‌جا برای من خرید می‌کرد. همیشه لباس‌های سفید شبیه عروس‌ها را دیده و در تصورم آن‌ها را پوشیده بودم. خصوصاً با گل سر و کفش سفید.

چندین مغازه را سر زدیم. کت و شلوار و پیراهن‌ها را خیلی سریع‌تر از لباس من و خواهرم پیدا کردیم. لباس ما یا اندازه‌مان نبود یا هاسو آن‌ها را نمی‌پسندید. می‌دانستم که حتماً باید یک شکل و یک رنگ باشد. برای همین کارمان کمی مشکل شده بود.

بالاخره بعد از چند مغازه و بوتیک، یکی از آن‌ها لباس مورد نظر ما را داشت. اول من امتحان کردم و بعد خواهرم. خیلی قشنگ بود. لباسی سفید با آستین‌های پفی و کوتاه و دامن توری خال‌خالی و پرچین. سفیدی لباس مثل سفیدی و درخشندگی برف بود. فروشنده برای جلب مشتری و فروش بیشتر، چند گل سر و تل عروس دخترانه و جوراب‌های توری سفید هم نشان داد.

آرزوی خوشبختی کرد. همه سوار ماشین عروس شدید و به سمت کلیسا حرکت کردیم. وقتی جلو محراب کلیسا ایستادیم، کشیش من و آرمین را یک طرف و آلن و خواهرم را طرف دیگر محراب ایستاند. زمان انجام مراسم دینی، دسته گل عروس را من نگه داشتیم و شمع‌ها را خواهرم و آلن و آرمین به دست گرفته بودند. برای لحظه‌ای چشمم به قیافه آرمین افتاد و خنده‌ام گرفت. اشک‌های شمع روی دستش ریخته و حساسی او را کلافه کرده بود. دائما شمع را از این دست به آن دست می‌داد. وقتی دید لبخند می‌زنم بیشتر عصبانی شد و اخم کرد. بعد از اتمام مراسم و خروج از کلیسا هنوز اخم کرده بود و زیر لب غر می‌زد.

زمانی که به تالار رسیدیم، جلوی در ورودی، اول عروس و داماد بعد ساقدوش و همسرش، و پشت سر آن‌ها ما باید وارد می‌شدیم. آن قدر هیجان داشتم که برای لحظه‌ای متوجه نشدم آرمین کنارم نیست. وقتی برگشتم او را صدا بزنم و بگویم باید وارد تالار اصلی شویم، دیدم کنش را در آورده و با هم‌سرن و سال‌های خود بازی می‌کند. از عصبانیت با چنان جیغی اسمش را صدا زدم و گفتم سریع خودش را به ما برساند که عروس و داماد هم از صدای فریاد من به طرف‌مان برگشتند. نمی‌دانم آرمین بعد از شنیدن صدای جیغ من، از خجالت بود یا عصبانیت که خیلی سریع کنش را پوشید و کنار من ایستاد و خیلی آرام در گوشم زمزمه کرد که بعدا به حسابم می‌رسد.

از در اصلی تالار که وارد شدید همه‌ی نگاه‌ها سمت ما بود. مادرم، خاله‌ام و همه‌ی افراد نزدیک فامیل با تکان دادن دست‌های‌شان از ما استقبال می‌کردند. صدای بلند موزیک هم شنیده می‌شد.

در تمام مدت عروسی خودم را از نگاه‌های آرمین مخفی می‌کردم و سعی می‌کردم چشمم به او نیافتد. آن روز دو بار او را عصبانی کرده بودم. یک بار به خاطر لبخند زدن بی‌جا در کلیسا وقتی که اشک شمع‌ها بر روی دستش ریخته بود و بار دوم به خاطر داد زدن به سرش موقعی که در حیاط تالار بازی می‌کرد. تمام مدت سعی می‌کردم کنار عروس و داماد برقصم یا کنار مادرم باشم.

تقریباً آخرین موزیک را پخش می‌کردند و اکثر مهمان‌ها تالار را ترک کرده بودند، برای لحظه‌ای موقعیت خودم را فراموش کردم و به سمت حیاط تالار رفتم تا پدرم را صدا بزنم. هنوز به حیاط نرسیده بودم که آرمین را روبه‌روی خود دیدم. نگاهی به اطرافم انداختم، بدبختانه هیچ کس را ندیدم، خواستم به عقب برگردم که دستم را محکم گرفت و به سمت حیاط کشاند. احساس می‌کردم خون در رگ‌هایم یخ بسته و نزدیک است قلبم از دهانم خارج شود. نمی‌توانستم پلک بزنم. منتظر بودم تا سیلی بخورم یا موهایم را بکشد، اما او با لبخندی فاتحانه، خیلی خونسرد دستش را به طرف تل سرم آورد و آن را برداشت، بعد آرام آرام جلوی چشمانم تمام گل‌های آن را کند و زیر پا انداخت. من هاج و واج مانده بودم. دستم را دراز کردم تا از دستش بگیرم اما با یک حرکت همه‌ی گل‌ها را کند. بعد سید گل را گرفت و گل‌ها را هم کند و زیر پا انداخت و با خنده از من دور شد. نمی‌دانم از ترس بود یا از عصبانیت که فقط به او نگاه کردم و منتظر دور شدنش شدم. انتظار هر حرکتی را داشتم جز آن. فکرش را هم نمی‌کردم که بخواد این طوری تلافی‌اش را سرم در بیاورد. حاضر بودم موهایم را بکشد اما تل سرم را خراب نکند. ولی حیف. او دقیقا چیزی را خراب کرده بود که می‌دانست چه قدر برایم مهم و دوست داشتنی بود. سعی کردم گل‌های آن را از روی زمین جمع کنم و روی تل سوار کنم. اما طوری آن‌ها را کنده بود که تمام مرواریدهای روی گل‌ها کنده و خراب شده بود. دلم می‌خواست چنان سیلی‌ای به صورتش می‌زدم که هیچ وقت فراموش نکند، اما دیگر دیر شده بود. تنها چیزی که برایم مانده بود یک تل سر فلزی کج و معوج و زشت بود.

هاسو از من و خواهرم پرسید کدام گل سر را دوست داریم. من همه‌ی حواسم به تل سر بود. تل سری فلزی و براق، که با گل‌های سفید و مرواریدهای ریزی تزئین شده بود، حقیقتا شبیه تاج عروس بود. آن قدر زیبا بود که نمی‌توانستم از آن چشم بردارم. از شدت هیجان خجالت کشیدم چیزی بگویم. اما خواهرم همان تل سر را نشان داد. هاسو بعد از امتحان آن روی سرمان، جوراب‌های توری سفید را هم برای مان خرید. آلن و آرمین خسته شده بودند و همه‌اش فر می‌زدند. اما من آن قدر خوشحال بودم و غرق در عالم خود، که متوجه نشدم کی سوار ماشین شدید و به خانه رسیدیم. به محض رسیدن، خواهرم با هیجان و تند تند برای مادرم تعریف کرد که چه چیزهایی خریده‌ایم. تنها دلخوری‌ام آن بود که هاسو لباس و تل سرمان را پیش خودش نگه داشت. هر چند دیگر چیزی به عروسی نمانده بود.

از اول هفته می‌دانستم روز چهارشنبه عروسی هاسو است. روزها را می‌شمردم تا زودتر چهارشنبه از راه برسد.

آن روز، قرار بود من و خواهرم زودتر از مدرسه بیاییم. مادرم گفته بود قبل از زنگ تفریح دوم دنبال‌مان می‌آید. دل توی دلم نبود. خصوصا این که بعد از زنگ تفریح قرار بود امتحان جدول ضرب بدهیم. من با خیال این که مادرم قول داده بیاید، اصلا جدول ضرب را خوب حفظ نکرده بودم. همه‌ی دوستانم از اول هفته می‌دانستند چهارشنبه عروسی دختر خاله‌ام است و من هم قرار است هارسناکور باشم.

اضطراب و دلهره‌ام وقتی بیشتر شد که زنگ تفریح دوم هم به صدا در آمد و از مادرم خبری نشد. خواهرم، با دوستش به طرفم آمد و پرسید مادر آمده یا نه؟ و من با اشاره سرگفتم نه. دیگر بغض گلویم را فشار می‌داد. آن قدر ناراحت و غمگین بودم که وقتی دوستم ملینا پرسید پس چرا مادرت نمی‌آید، نزدیک بود گریه کنم. وقتی زنگ تمام شدن زنگ تفریح به صدا در آمد و بچه‌ها صف بستند تا وارد کلاس شوند، دیگر مطمئن شدم که مادرم فراموش کرده و منتظر است تا ما مثل هر روز بعد از تعطیلی مدرسه به خانه برویم. آن قدر از دستش عصبانی بودم که حد نداشت. فقط به این فکر می‌کردم که اگر سر موقع نیاید و معلم بخواد امتحان را شروع کند دیگر به من اجازه نمی‌دهند از کلاس خارج شوم. با تصور این موضوع اشک در چشم‌هایم حلقه بست. از ترس این که کسی متوجه شود سرم را پایین انداختم و یواش وارد صف شدم. به این فکر می‌کردم که نکنند ما را فراموش کرده‌اند و یا قرار است کس دیگری به جای ما هارسناکور شود؟ در همین افکار بودم که با صدای ملینا که می‌گفت مادرت آمد، به خودم آمدم.

مادرم را روی پله‌های در ورودی حیاط دیدم. احساس سبکی کردم، آن قدر خوشحال شدم که حد نداشت، در آن لحظه بیشتر از عروسی، از این که امتحان نمی‌دهم خوشحال بودم. همه‌ی بچه‌ها برایم ساعات خوشی را آرزو کردند. با اشاره دست ناظم من و خواهرم از صف خارج شده و به سمت پله‌ها دویدیم. مادرم از مدیر اجازه گرفته و کیف‌مان را برداشته بود. با هم به خانه خاله رفتیم. هاسو از آرایشگاه آمده بود. با تاج و تور عروس، واقعا زیبا شده بود. دوستش، دینا، موهای من و خواهرم را درست کرد و تل عروس را گذاشت. مادرم لباس سفید را تن‌مان کرد و سید گل را هم به دست‌مان دادند. وقتی خود را در آینه نگاه کردم برای لحظه‌ای طعم بزرگ بودن را چشیدم. پسرها هم باکت و شلوار، قیافه‌ای مردانه به خود گرفته بودند.

وقتی هاسو لباس سفید عروس را پوشید، من و خواهرم پشت سر او و آلن و آرمین کنارمان، دنباله توری لباس را گرفته و از اتاق خارج شدید. هیجان عجیبی داشتم؛ یک نوع غرور توأم با خوشحالی. همه به ما نگاه می‌کردند. شوهر خاله‌ام دست هاسو را گرفت و در دست واهان گذاشت و برای‌شان